

بخش دوم

پونديهوديان

با فرهنگ ايران زمين



پروفسور امنون نتصر در این
بخش از گفت و گوها به
بیان پیشینه تاریخی یهودیان
ایران و سهم فرهنگی آنان
در این سرزمین می پردازد

گفت و گوی دهم

یهودیان پیش از برپائی امپراتوری بزرگ ایران به این سرزمین آمدند



یهودیان در اسارت بابل: «در کنار نهرها نشستیم و چون صیون را به یاد آوردیم گریستیم»

پرسش - در گفت و گوی پیشین شما توضیح دادید که در ۲۷۰۰ سال پیش، شمار نامعلومی از یهودیان (احتمالا ده ها هزار نفر) به سرزمینی که بعدها ایران نام گرفت وارد شدند و در آن جا مستقر گردیدند و در نقاط مختلف این سرزمین پراکنده شدند و حتی برخی از آنان به افغانستان امروز نیز رسیدند. تا آن جایی که اسناد و شواهد تاریخی

وجود دارد، آیا این تازه واردها جوامع متشکلی نیز به وجود آوردند و یا به صورت پراکنده زندگی می کردند و ارتباطی بین یک گروه با گروه دیگر وجود نداشت؟

پاسخ - ابتداء باید بر این نکته انگشت گذارم که اگر من از افغانستان نامی می بردم، مقصود من گستره فرهنگی ایران است. از دیدگاه من، ایران را نباید تنها در محدوده مرزهای سیاسی تصور کرد. برای من، سرزمین ایران از نظر تمدن و فرهنگ، نقاط بسیار دیگری را نیز چون افغانستان و آسیای میانه و قفقاز و هر نقطه دیگری که در آن جا نیز فرهنگ ایرانی وجود دارد و به یکی از زبان های ایرانی تکلم می شود، در بر می گیرد. با این معیار، افغانستان از دیدگاه من بخشی از ایران بزرگ است.

و اما در مورد پرسش شما: شوربختانه نه تنها درباره آن دوران اطلاعات کافی در اختیار نداریم، بلکه درباره وضع یهودیان در دوران های پس از آن نیز مطالب زیادی در دست نیست و نمی دانیم که در آن دوران ها اوضاع یهودیان از نظر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی و حکومتی چگونه بوده است.

ولی این نکته را باید یادآور شویم که علاوه بر آن که شماری از یهودیانی که به آشور به اسارت رفته بودند، به خاک ایران در دوران حکومت مادها نقل مکان کردند، بلکه در دوره ای نیز که بخت النصر امپراطور بابل حمله کرد و سرزمین یهود را به اشغال در آورد و معبد مقدس یهودیان (بیت المقدس) را ویران ساخت، دوباره شمار زیادی از یهودیان به اسارت برده شدند.

در این مورد ما می توانیم تعداد تقریبی یهودیان به اسارت رفته را تخمین زنیم و بگوئیم که کم و بیش پنجاه هزار یهودی به اسارت بابل رفتند، و به آن سرزمین (عراق امروز) منتقل گردیدند. شماری از به اسارت رفتگان آشور نیز به سرزمین بابل آمدند و به یهودیانی که به آن جا به اسارت آورده شده بودند پیوستند. این رویداد حدود سال ۵۸۶ پیش از میلاد بود.

اسارت یهودیان در بابل حدود پنجاه سال به درازا کشید و آنان در آن سرزمین واقعا شکوفا شدند و آن چه که ما "گالوت" (Galut גלות - غربت) می خوانیم در واقع چندان دشوار نبود - زیرا در زبان عبری، واژه "گالوت" مصادف با جلای وطن، غربت، دلتنگی و دوری، زجر و رنج و محنت و دشواری های دیگر است. ولی در مورد یهودیان به اسارت رفته به بابل، دقیقا این چنین نبود. احتمال زیاد می رود که یهودیان به اسارت رفته به بابل کم و بیش زندگی راحتی داشتند. شماری از آنان نیز با زنان بابلی ازدواج کرده بودند و از نظر معاش و کسب وضعشان خیلی خوب بود.

من این ارزیابی ها را به نقل از دانشمندان و پژوهشگران دیگری که در این زمینه تحقیق کرده اند بیان می کنم. در این زمینه پژوهشگری های بسیار به عمل آمده است.

هنگامی که کورش بزرگ به پا خاست و در سال ۵۳۸ (و شاید ۵۳۹) پیش از میلاد بابل را به تصرف در آورد، به اقدامی دست زد که در تاریخ بشریت سابقه ندارد. پادشاه دادگستر ایران می آید و ملتی را که به اسارت برده شده بود آزاد می سازد. تعداد زیادی از این رهاسدگان

بسیار مایل بودند به سرزمین خود باز گردند و دوباره در خاک باستانی اسرائیل سکنی گزینند. آن‌ها درد وطن را در رگ و خون و پوست خود احساس می‌کردند.

به عنوان مثال، ارمیای نبی در مراثی خود می‌نویسد: «در کنار نهرهای بابل نشستیم و به یاد صیون (اورشلیم و میهن) گریستیم. بربط‌های خود را بر شاخه‌های درختان آویختیم. چگونه در سرزمین بیگانه شادی کنیم؟»

در هر حال، از دیدگاه بسیاری از یهودیان، زندگی در بابل زندگی در غربت بود و کورش می‌آید و آنان را آزاد می‌کند. کورش نه تنها آزادی عملی را به یهودیان اعطاء می‌کند، بلکه به آنان می‌گوید که هر چه را هم که ثروت و مکنت آنان بوده می‌توانند با خود ببرند. نه تنها این، بلکه همه ثروت ملی یهودیان که توسط سپاهیان بابل به غارت رفته است را نیز می‌توانند به سرزمین پدری بازگردانند. کورش حتی توصیه می‌کند به یهودیان که نه تنها به وطن خویش بازگردند، بلکه شهر اورشلیم و مرکز سیادت و استقلال یهود را از نو بنا کنند.

کورش بزرگ، اقدام در رهاسازی یهودیان و کمک به بازگشت آنان به سرزمین پدری را "کار الهی" توصیف می‌کند و نام پروردگار یهود را می‌آورد. در تورات به نقل از کورش آمده است: «خدای اسرائیل به من فرمان داد (...). در این جا بود که اکثر اسیران آزاد شده، بار و بنه خود را بستند و به سوی سرزمین پدری به راه افتادند. ولی شماری نیز ترجیح دادند در همان جا یعنی در بابل بمانند.

البته در دوران امروز نیز چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد. در بعضی نقاط مشکلاتی هست، سختی‌هایی وجود دارد و یک عده می‌روند به جای دیگری که تصور می‌کنند زندگی در آن جا برایشان راحت‌تر می‌تواند باشد. یک عده از یهودیان، به دلایلی که ما نمی‌دانیم، بابل را ترک نمی‌گویند. شاید کسبی و کاری داشته و ملکی در اختیارشان بوده است. شاید از همسران بابلی خود فرزندان داشتند که نمی‌خواستند مهاجرت کنند.

از آن جا که ما در ارتباط با ایران سخن می‌گوئیم، از این جاست که تاریخ یهودیان ایران عملاً آغاز می‌گردد. یعنی، با صلور فرمان کورش در مورد آزادی یهودیان، و منشور حقوق بشر پادشاه ایران، که نظیر ندارد و نه تنها آزادی ملت یهود را نوید می‌دهد بلکه از آزادی همه ملت‌های دربند سخن می‌گوید، یهودیانی نیز بودند که به سرزمین پدری باز نگشتند و در همان جا ماندند و بعدها راهی ایران دوران هخامنشی شدند و در نقاطی مانند خوزستان و فارس و اصفهان و گوشه‌های دیگر ایران زمین رحل اقامت افکندند.

همان گونه که پیشتر نیز گفتم، تاریخ یهودیان ایران از این نقطه آغاز می‌گردد.